

# افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سید هاشم سدید  
۱۲.۰۹.۲۰۰۸

بخش اول

## اعتراض به نوشته آقای لعل زاد! آیا میدانید مستر "بیلیو" که بود؟

می گویند مردی بر خری سوار بود. پسر این مرد از پشت خر روان بود و خر را میراند. هوا کم کم تاریک میشد، ولی پدر و پسر هنوز راه درازی را باید طی می نمودند تا به منزل می رسیدند. پسر که از نزدیکی های ظهر تا حوالی شام پیاده به پشت خر روان بود، از گرسنگی و خستگی و ماندگی از حال رفته بود. خستگی و ماندگی را نمی توانست چاره کند، مگر این که به منزل برسد؛ ولی با گرسنگی میشد با تکه نانی که در کمر داشت یک کاری بکند. کمر را باز نموده و تکه نان را بیرون کشید. هنوز یک، دو لقمه از آن نان نخورده بود که به رود خانه که باید آن را عبور میکردند، رسیدند. برای عبور از رودخانه پسر باید پاچه های تنبانش را با دو دست بالا میگرفت و نان را، چون جای دیگری نداشت - دستمال کمر را به روی شانه انداخته بود - ، باید به دهن می گرفت. هنوز چند قدمی در آب نرفته بود که پدرمهربان یادش آمد که حال پسرش را بپرسد. به همین نیت پسرش را صدا کرده پرسید: "چطور هستی، مانده شده باشی؟! "

پسر هم که نمیخواست سوال پدر بی جواب بماند، گفت: "بلی!" به مجردی که دهن پسر برای بلی گفتن باز شد، تکه نان از دهنش در آب افتاد و آب هم آنرا برد.

پدر که این صحنه را تماشا می کرد با خشم گفت: "خدا بزنی، چرا بجای بلی یک" "أم" نگفتی! با یک أم گفتن میتوانستی که هم نانت را بخوری هم جواب مرا بدهی و هم خرت را برانی."

به راستی بعضی اوقات انسان نمیداند که با کدام حرف و کلام سخنش را آغاز کند تا هم سخنش را گفته باشد، هم طرف سخنش را فهمیده باشد و هم دل کس یا کسانی را نرنجانیده باشد. یک حالتی آمده است که مردم سخنهای عام و حرفهای عمومی، سخن هایی را که اصلاً جنبه شخصی ندارند، سخنی عام دارند و دارای یک بعد و معنی مشخص میباشند، جنبه شخصی میدهند و به جای پرداختن به جهات مثبت و سازنده آن برای کم کردن بار منفی مشکلات جامعه و مردم و توجه به جغرافیای اصلی یک سخن، با مسئولیت و دقت، و استخراج نظر یا نیات اصلاحی گوینده یا نویسنده، از سخن یا نوشته اقتباسها و مطالبی بیرون میآورند که به تبع اهل نظر - برای اینکه کار ما مبدا از اینهم بدتر شود - جز حیرانی و خموشی راه دیگری برای انسان باقی نمیماند. نوشته ها را میخواند و دم فرو می بندد تا مبدا خود را در گیر یک بحث نافرجام و غالباً غیر مثمر و غیر ضروری نموده باشد.

ولی این کار، با وجود همه حرف ها و پی آمد ها و جنجال های آن همیشه میسر نیست؛ به خصوص تاب آوردن اندر کار کشور و حیثیت و شرف و وقار مردم، کاری است بس مشکل. کاریست آنقدر مشکل که حتی اندیشه از خشم و دشنام و توهین و درشت گوئی های گاهی طفلانه نیز جلودار انسان نمیشود. زیرا اینکار را اگر یک افغان کند یا یک خارجی، به ذائقه هیچ کسی برابر نخواهد بود.

استناد به گفته اروپائی ها، به ویژه انگلیس ها درباره خصلت یا اخلاق ما شرقیان، به جای تحقیق و پرداختن به انگیزه ها، اخلاقیات و روانشناسی فردی یا عمومی اروپائیها، یا به جای توجه به روانشناسی شخصیت اروپائیها که آن را تا حدودی بسیار زیادی محیطی که در آن زندگی می کنند، تعیین می کند، یا به جای این که به رد این نظریات یا انتقادات

بپردازیم، معنی اش آن است که ما آن نظریات را کلاً و یا تا حدودی زیادی پذیرفته ایم و خود نیز دارای همان نظر یا نظریات هستیم!

از لحاظ آزادی ما حق داریم هر نظری را که دلمان میخورد بپذیریم. هیچ کس و یا هیچ چیز نباید مانع داشتن اندیشه آزاد و مستقل ما گردد؛ مگر این که آن نظر به سلامت جامعه و امنیت کشور خراش یا لطمه وارد کند. ولی کار محققانه این آزادی را ندارد؛ زیرا آزادی محقق را حقیقت نهفته در درون یک واقعیت تعیین میکند، نه میل و سلیقه و خوشی و ناخوشی و دلبستگی های وی!

در رابطه با تاریخ، مردم شناسی یا اخلاقیات مردم یا ملت ها کار محققانه تنها این نیست که نظریات این و آن را از این یا آن کتاب - به ویژه برای تائید نظر خویش - نقل یا بیان کنیم. برای تحقیق یک نظر یا یک رویداد یا ... لازم میافتد تا انگیزه هائی را که سبب بروز آن نظر میشوند یا پیش زمینه هائیرا که باعث وقوع یک رویداد می گردند در نظر داشته از هیجان و حب و بغض و دلبستگی های شخصی و قومی و ...، که دور از شأن یک محقق است، اجتناب ورزیم.

آقای "بیلیو" انگلیسی، افغانان را مردمان بیدین، بیوفا، متمدن، بی قانون، خیانت پیشه، وحشی، بیرحم، دزد و ... خطاب می کند و آقای لعل زاد هم گفته های این انسان پاکمنش و بامروت و باوفا و متمدن و با ترحم و چند تا هم کیش و هم سنخ این بزرگوار را نقل نموده نتیجه می گیرند که: "افغان بدنام ترین واژه در اوراق تاریخ سرزمینی است بنام افغانستان که موقعیت اصلی آن در سر زمین پاکستان کنونی قرار دارد."

این آقای بیلیو که بود؟ آیا آقای لعل زاد میتوانند در مورد خصلت و شخصیت و خوی و سرشت و عادات اینمرد، انگلیسان فرشته صفت یا اروپائیان نیک سرشت و نیكودل و نیکخواه، کمی روشنی ببندازند؟

میتوانند کمی هم در باره کار نامه های این انسان ها در هند و ایران و افغانستان و چین و مصر و فلسطین و افریقای جنوبی و ... چیزی بنویسند؟ برای تحقیق و شناخت آقای بیلیو و شناخت انسانانی مانند این آقا از آقای لعل زاد بسیار محترمانه میخوایم یک بار پرده فرسوده و خاک گرفته زمان را از روی سینه های شرحه شرحه مردمان مصر و هند و افغانستان و چین و افریقای جنوبی و ... بردارند و نگاهی به مظلومیت این مردمان بیفکنید و بگوئید که با کدام حقی این انسان های متمدن و پاک سرشت و نیک کردار و دارای خصوصیات حسنه و اخلاق انسانی و صدها صفت بایسته و شایسته دیگر، انسانهایی که ما امروز با معیار های آن ها تثبیت خوب و بد و دزد و نازد می کنیم، از جزیره بسیار کوچکی در شمال اروپا برخاسته و به هند و افغانستان و مصر و ایران و ... تشریف برده اند؟ در پی چه بودند؟ چه چیز را گم نموده بودند؟ کدام مصری با افریقائی و هندی و افغان و ایرانی و ... به لندن آمده و خواب خوش ملکه یا شاه انگلستان را آشفته ساخته بود؟ کدام یک از مردمان این کشورها آن ها را بخاک شان دعوت نموده بودند؟ برای شناخت درست از دزد بهتر است حد اقل یک بار تاریخ هند و مصر و چین و ده ها کشور دیگری را که در طول تاریخ مورد هجوم وحشیانه انگلیس و دیگر کشورهای اروپائی قرار گرفته بودند و گرفته اند، ورق بزنیم. تنها از این راه است که میتوانیم دزد را به درستی بشناسیم! قرار معلوم شما به انگلستان تشریف داشته اید. اگر چنین باشد، حتماً موزیم های این کشور را از جمله موزیم لندن، برتیش موزیم و موزیم ملی ماری تایم را دیده اید؟ می توانم خیلی دوستانه و هم خیلی محترمانه از شما سوال کنم که به مثابه یک خارجی، به مثابه یک دانشگاهی و به عنوان یک محقق چه چیز ها در این موزیم ها بیشتر توجه شما را بخود جلب نموده است؟ اگر دروغگوی نشوم، هشتاد درصد اشیای که در این موزیم ها نگه داری میشوند، متعلق به همین مردمان دزد، دغل، وحشی، بیمروت، ناجوانمرد و ...، متعلق به مصری ها، هندی ها، چینیها و افغانان و سایر مردمان در سر تا سر جهان بوده است. آیا آقایان بیلیو و پرسایکس و ریدریولا و بارون رویتر و داری و ... گاهی هم در باره این اشیای آثار بی قیمت باستانی که آن ها را از کجا، چگونه و با چه حقی به انگلستان آورده اند، چیزی گفته اند؟ یا اینکه این مردمان درستکار و نیک کردار و دیندار با کدام حقی به این کشور ها آمده بودند و داشته های شان را به غارت میبردند، از خود یا از دولت های شان بنام انسان یا خدا و مسیح یا بنام انسانیتی که به آن مینازند، گاهی سوالی نموده اند؟

انگلیسان تنها افغان ها را با این صفات برانزده و زینده مفتخر نساخته اند. این کلمات گوش نواز و خوش آیند نثار سایر مردمان از جمله ایرانیها نیز شده است.

یکبار به کتاب "اخلاقیات ما ایرانیان" مراجعه کنید تا ببینید که نه تنها بیلیو، که ده ها تا از این اروپائیان با چه کلماتی ایرانیان نیک نام را نوازش می کنند. این کتاب فعلاً در دسترس نیست، وگرنه چند مثالی خدمت تان تقدیم می شد؛ گر چه اطمینان دارم که جناب شان این کتاب را مطالعه نموده اند.

با هندی ها چگونه برخورد می نمودند، خود داستان های است خواندنی و عبرت گرفتنی! همین انسان های با تمدن و رحم دل و انسان دوست و با عاطفه و خوش اخلاق، با تمام ویژگیهای یک انسان خوب، انسان هندی را کمترین همدردی سگ میداند. این دو موجود کثیف حق داخل شدن به کلوب های شبانه انگلیسی ها را نداشتند! دردم دروردی تمام کلوب های انگلیسی ها، مینوشتند: "سگ و هندی حق داخل شدن به کلوب را ندارند."

کسی هم این آزادی و جرأت را نداشت که بپرسد بابا جان، توحق داری که از آن سر دنیا برخاسته به زور توپ و تفنگ خاک دیگران را اشغال کنی، اما دیگران حق ندارند در خاک خود در سرزمین ابائی خویش به کلوبی داخل شوند؟ نا گفته نباید گذاشت که این هشدار ها برای مردمان عادی و فقیر و بیمقداری که اصلاً توانائی رفتن به همچو جا ها را

نداشتند، نبود؛ بلکه این هشدارها برای آن‌ها بود که به هم‌محافل آشنا بودند؛ برای خواص یا تحصیل کرده‌ها و دانشگاه دیده‌ها! حتی برای آن‌ها عده از هندی‌های که در انگلستان تحصیل نموده بودند اجازه داخل شدن به این کلوب‌ها داده نمیشد! اینها را نیز در ردیف سگ‌ها و حیوانات وحشی و کثیف دیگر قرار میدادند!

صدها هزار افریقائی بیگناه پا در زنجیر را که به وضع فلاکت بار و رقت انگیزی به امریکا برای تجارت و استثمار انتقال دادند، همین خویش و قوم و هم‌نسب و هم‌وطن بیلوها بودند و نه کسانی دیگری! تجارت انسان! اندوختن سرمایه از راه دزدی و فروش انسان، مگر از افغانستان و از میان افغان‌ها در جهان رواج پیدا نمود؟ اگر سرنوشت دردانگیز، تلخ، خونین و رقتبار سیاهانی که از افریقا پا در زنجیر هفته‌ها گرسنه و تشنه و با صد‌ها نوع درد و مشقت برای تجارت و بهره‌کشی به امریکا برده می‌شدند چشم ما را برای شناخت بیلوها باز نکند، وای بر ما و وای بر قضاوت و انسانیت ما!

بیلوها و بیلوپرستان، نه تنها از افریقائیه‌ها، که از تمام مردم جهان، از جمله تمام مردمان افغانستان، نسل اندر نسل، برای جنایات بی‌شماری که مرتکب شده‌اند، به نظر من، باید شرمسار باشند!

نابودی مطلق یک نژاد ( سرخ‌پوستان در امریکا ) لکه شرمناکی است بریشانی بشریت، که فقط تحفه انگلیس‌ها و آقایانی مانند بیلوو به جامعه انسانی بوده است!

زندگی پر از درد و ملالت مردمان نجیب افریقای جنوبی را تا همین اواخر همه شاهد بودیم. سرنوشت دردانگیز و تلخ فلسطینی‌ها را که رقم زده است؟ و هزاران داستان و حکایت تکان‌دهنده دیگر؛ در ده‌ها کشوری دیگر!

کتاب جمال زاده ( اخلاقیات ما ایرانیان ) گلچینی است از گفته‌های اروپائیان در باره ایرانیان. آیا ما اجازه داریم، با وجود همه تحقیرهای ایرانیان نسبت به افغان‌ها، همه عیب و عیب‌جویی‌های اروپائیان را راجع به ایرانی‌ها، آن‌هم یکسره قبول کنیم؟

فلم ۳۰۰ را که امریکائی‌ها درباره ایران و ایرانی‌ها تهیه نموده‌اند، شاید دیده باشید.

سه صد سرباز خوش اندام و خوش روی یونانی در برابر کم و بیش یک میلیون سرباز ایرانی با قامت و چهره زشت، میان انسان و حیوان، در این فلم تصویر شده است.

فلم از روی رمان " فرانک میلر " یک نویسنده امریکائی از احفاد همین انگلیسی‌هاییکه آقای بیلوو به آن‌ها تعلق دارند، تهیه شده است.

حال سوال این است، که دیگران باید این فلم یا فلم " سکندر " را مدرک قرارداده رساله‌ها بنویسند، که ایرانی‌ها چنین بودند یا چنان؟! نه، دیگران اینکار را نمی‌کنند؛ زیرا میدانند که تصور فرانک میلر یا امریکائی‌ها آنگونه که در این فلم به نمایش گذاشته شده است، از ایرانیان، دور از حقیقت است. و در نتیجه با تعهد یک نویسنده خوب و یک انسان با وجدان در برابر قلم و معرفت، نه تنها چنین تصویری را تائید نمی‌کنند، که آنرا خیلی مسخره و بچه‌گانه نیز می‌خوانند! اگر ایرانی‌ها همه بد باشند، حداقل یک جمال زاده خوب در میان آن‌ها پیدا می‌شود؛ و ما حق نداریم، اگر شده، به خاطر همین یک انسان هم، به یک ملت توهین کنیم! آره، ما، حق نداریم! اینکه دیگران چه می‌کنند، یا چه می‌گویند و چه می‌نویسند، به خودشان و به وجدان خودشان تعلق می‌گیرد!

می‌گویند بگو دشمن تو کیست تا بگویم تو کیستی! که این حرف‌ها را راجع به افغان‌ها می‌زنند؟ روابط و پیوندهای ما با انگلیس‌ها روابط پدر فرزندی یا روابط برادری و خوئی و نسبی نبوده است. روابط این دولت روابط یک ملت تجاوزگر، اشغالگر، زورگو، استعمارگر، خودپسند و مغرور با یک کشور یا مردمی که به آزادی خویش علاقمند بود، بوده است. سه بار بین این دولت برخورد شده است! شکست‌های پی‌درپی انگلیس‌ها در افغانستان - به خصوص در جنگ میوند و جنگ اول افغان و انگلیس و وقایع بعد از متارکه این جنگ و کشتار در حدود چهارده و نیم هزار انگلیسی یا عساکر هندی و... در راه بازگشت به هند، زخم‌ها و دردهای هستند که - فراموش انگلیس‌ها نمیشوند!

گذشته از این روانشناسی و خصلت برتری طلبانه اروپائیه نسبت به غیر اروپائیه‌ها از آزمون‌های دیرین تا امروز به همه معلوم است. هر انسانی با درکی که در اروپا زندگی میکند با اروپائیه‌ها در زمینه صحبت یا بحث میکند، به سادگی و وضاحت متوجه می‌شود که در قدم اول طرف اروپائیه‌ها به حرف وی اعتنا می‌کند و نه خود وی را تحویل می‌گیرد، و در قدم دوم اگر حرف‌های وی را بفهمد و درک کند، از این که می‌بیند که یک موی سیاه شرقی، که در جمله انسان هم به حساب آورده نمیشد، اینک با وی با منطق و مدرک و اسناد غیر قابل انکار بحث میکند، با چه غیظ و نفرتی در خود فرو میرود، که نگو و نپرس!

خود خواهی و غرور اروپائیه حدی ندارد. حرف انگلیسی که خود دزد است در مورد دیگران منطقی نباید مدار اعتبار قرار گیرد و به عنوان یک سند تحقیقی - تحلیلی - تاریخی شناخته شود! اینها در درون خاک خود و برای خود همه چیز هستند و همه چیز را دارند؛ هم دموکرات‌اند و هم انسان، هم خیرخواه‌اند و هم خیراندیش و... ولی برای دیگران چنین نیستند! خودش اگر به صد یا هزار زن هندی تجاوز کند، حرفی نیست؛ اما اگر یک هندی به یک زن انگلیسی تجاوز کند، باید کشته شود! همین است نشانه انسان بودن اینها؟ همین است نشانه باقانون بودن اینها؟

فریب ظاهر خوش اینها رانخورید! به باطن بد و خوی دژم‌شان، به جنایات‌شان، به فریب کاریها و دروغ‌های‌شان، به سوء استفاده‌ها و شرافگنی‌ها و تولید نفاق کردن‌های‌شان و به هزارها نوع خیانت و عهدشکنی و گناه خورد و بزرگ دیگر که در وجب، و جب این کره خاکی مرتکب شده‌اند، فکر کنید؛ و به تاریخ خونین ده‌ها کشور از قاره امریکا گرفته تا

افریقا و دورترین نقاط آسیا و استرالیا سرفرو ببرید تا ماهیت و خصلت واقعی این مردمان را دریابید؛ اگرچنین قصدی داشته باشید!

برای تحقیق و شناخت اخلاق یا خصایل یک ملیت، یا یک قوم، باید به عنوان یک مهمان یا یک دوست یا یک مسافر به شهر و دیار آن ملیت یا قوم رفت؛ نه به عنوان یک متجاوز و اشغالگر و دشمن. انگلیسی‌ها به عنوان یک دوست یا مهمان و مسافری به این منطقه نیامده بودند. به نظر شما برخورد افغان‌ها با اینها چگونه باید میبود؟ همان‌آش و همان کاسه! افغان‌ها همان‌آشی را که انگلیس‌ها برای افغانها پخته بودند در کاسه خودشان ریختند. اینجا انسان و انصاف و شرافت و وجدان کار است، چیزی که در انگلیس‌ها کمتر دیده میشود، که انسان بنشیند و کلاه خود را قاضی بسازد و بپرسد، که چرا این افغانها، هندی‌ها و... با ما چنان برخوردی نمودند؟

اینها که برای شناخت هر واقعه و عمل و عکس‌العمل، برای شناخت هر پدیده و هر شئی در پی انگیزه و علت یا علل پیدایش آن هستند، چرا وقتی که به بر خورد یا بد رفتاری اعراب و افغانها و هندی‌ها و ایرانی‌ها و... مواجه میشوند یا به آن می‌پردازند، از پدیده‌شناسی یا علت‌شناسی استفاده نمیکنند؟

من هیچ وقت ادعا نخواهم کرد که افغان‌ها بهترین و شریف‌ترین و پاک‌نهادترین مردمان جهان هستند. با این ادعا، اگر چنین ادعای داشته باشم، در واقع من ثابت می‌کنم که بر خورد من هم در مورد قضایا، حقایق و واقعیت‌ها بر خورد غیر علمی و غیر منطقی و احساسی یا برخورد قوم‌مدارانه است؛ و نه برخورد محققانه و انسانی و توأم با مسئولیت. این بر خورد یا اندیشه یک برخورد یا اندیشه نژاد پرستانه و چرکینی است که از برخی از کشورهای اروپائی منشأ گرفته و سایه‌های کم‌رنگ آن سوگمندان در کشور ما هم قابل رویت است و همسایه نژاد پرست آن را بیشتر دامن میزنند.

هیچ ملتی، هیچ انسانی هنوز در حدی نرسیده است که کامل و بی‌عیب پنداشته شود؛ ولی در هر حالتی همین افغانانی که آقای لعل‌زاد ایشان را بدنام‌ترین انسان‌ها میخوانند، از بسیاری ملت‌ها، به خصوص از دزدان اروپائی که سر از امریکا و آسیا و آفریقا و استرالیا کشیدند و ملت‌ها را غارت نمودند، و از نژادپرستان منطقه و آن‌عه از افرادی که میخواستند بگونه‌آب به آسیاب آن‌ها بریزند، بهتر و شریف‌تر و انسان‌تر و آزاده‌ترند!

منظور من از افغان همه مردمان این کشور است؛ ترکمن و هزاره و عرب و تاجیک و پشتون و ایماق و... و نه یک قوم و قبیله خاص.

تا اینجا اگر قصه‌ها پریشان بودند، معذرت می‌خواهم، ولی قصه‌های پریشان هم از عشق می‌خیزند و از مستی، همان‌گونه که "اوحدی" میگفت؛ منتها او را عشق زلف معشوق به پریشان‌گوئی و امیداشت و مرا عشق مردم و این خاکی که ما آن را "افغانستان" مینامیم.

ادامه دارد